



۱- مقدمه

هستی نهاد. سال‌های کودکی و نوجوانی‌اش را با فقر و تهی‌دستی سپری ساخت، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز و تهران با عسرت به پایان رسانید و چون از نظر مادی نتوانست مخارج تحصیل خود را فراهم سازد، به‌ناچار وارد مدرسه‌ی نظام شد. کریم‌پور در سال ۱۳۲۷ به دانشکده‌ی حقوق راه یافت و در رشته‌ی قضایی به تحصیل پرداخت، اما بر اثر سخنرانی‌های افشاگرانه‌ی که درباره‌ی قتل محمدمسعود ایراد کرد و عوامل دربار را عامل این قتل دانست، به دستور مقامات دولتی مدت یک سال از تحصیل محروم گردید و پس از پایان مدت محرومیت، بار دیگر به تحصیل ادامه داد و سرانجام فارغ‌التحصیل شد و به دریافت لیسانس نایل آمد.

کریم‌پور در سال ۱۳۲۹، امتیاز روزنامه‌ی «شورش» را گرفت و به نشر آن پرداخت و چون در طول زندگی، طعم تلخ فقر و ستم را چشیده بود، وقتی وارد خدمات مطبوعاتی و روزنامه‌نگاری گردید، قلمش در خدمت محرومان قرار گرفت و ضمن این‌که از هواداران مصدق به‌شمار می‌رفت، علیه دربار مقالات تند و مهیجی می‌نوشت و بالاخره در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۹ به راهی می‌رفت که محمدمسعود، مدیر روزنامه‌ی «مرد امروز»، طی کرد، زیرا قلمش رسواکننده و افشاگرانه و سنگرش نیز روزنامه‌اش بود.

کریم‌پور پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، خود را مخفی ساخت، تا در ۲۶ مهرماه همان سال او را با قیافه‌ی مبدل در منزل یکی از دوستانش به‌نام حاج محمدعلی مباشر که از طرفداران مصدق بود، دستگیر و به زندان افکندند و مورد شکنجه و آزار قرار گرفت و در ۲۴ اسفند ۱۳۳۲، جراید خبر فرار و خودسوزی او را منتشر ساختند و سرانجام روز ۲۵ اسفندماه درگذشت و هنگام مرگ ۳۵ سال بیش‌تر نداشت.

«شورش»، شاعری آزادی‌خواه و پُرشور، و جوانی مبارز و انقلابی بود. نگارنده از سال ۱۳۲۹ با او رابطه‌ی دوستی داشت و مکرر یک‌دیگر را می‌دیدیم.»

بهرام افراسیابی درباره‌ی کریم‌پور شیرازی نوشته است:
«غروب روز سه‌شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۳۲ در میدان پادگان لشکر ۲ زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق، دکتر فاطمی، کریم‌پور شیرازی و بقیه‌ی قربانیان کودتای ۲۸ مرداد بود، مراسم چهارشنبه‌سوری، با شرکت اشرف [پهلوی] و علی‌رضا [پهلوی] انجام می‌گرفت، اینان،

مقاله‌ی حاضر ضمن گزارش زندگی و مبارزات مرحوم کریم پور شیرازی مدیر روزنامه‌ی «شورش»؛ هم‌چنین نقدی ست بر کتاب «شورش، زندگی و مبارزات کریم‌پور شیرازی»، پژوهش و گردآوری محمدرضا آل‌ابراهیم، از انتشارات نشر چشمه. نخست از زحماتی که مؤلف محترم در جمع‌آوری و تنظیم کتاب مورد بحث متحمل شده، با وجود تناقض شدید که خواننده را نسبت به کریم‌پور شیرازی از جان گذشته و انقلابی که تا آخرین لحظات زندگی مبارزه کرد، بر سر دوراهی قرار می‌دهد، تشکر می‌نمایم؛ اما این کتاب بیش‌تر به‌صورت مصاحبه و گفت‌وگو با اشخاصی تنظیم شده که برخی از آن‌ها نظیر روزنامه‌ی «گلستان» در جهت مخالف با خط مشی روزنامه‌ی «شورش» فعالیت می‌نمودند. روزنامه‌هایی مانند «آتشبار شرق»، «آتش» و... از طرف دربار وادار به فحاشی و هتاک‌ی به کریم‌پور می‌شدند تا دست از مبارزه بردارد. روزنامه‌ی «گلستان» نیز یکی از آن‌ها بود. بعضی از مصاحبه‌شوندگان، بی‌اطلاع از خط مشی انقلابی روزنامه و راهبرد افشاگری وی بوده و در آن حال و هوا و شرایط انقلابی پنجاه سال پیش نبودند که مبارزات آن مرحوم را درک کنند و هر یک نظر و غرضی داشتند که بیش‌تر از آن دیدگاه سخن گفته‌اند.

با وجودی که افراد تحصیل کرده، اهل مبارزه و حقیقت‌طلبی از دوستان کریم‌پور شیرازی وجود دارند که می‌توانند بدون حبّ و بغض زندگی‌نامه‌ی ایشان را قلم بزنند و به‌درستی نام‌برده را که جان شیرین خویش را در راه ایمان و عقیده‌ی انقلابی خویش فدا کرد، معرفی نمایند، نمی‌دانم پژوهشگر محترم چرا از مشاوره با اهل قلم امتناع نموده و از دانش و اطلاعات اصلاح که تعدادشان نیز خوشبختانه کم نیست، استفاده نکرده است!

۲- شرح حال کریم‌پور شیرازی

در آغاز این مقاله، برای اطلاع خوانندگان، شرح حال کریم‌پور شیرازی متخلص به شورش را از کتاب «سخنوران نامی معاصر ایران» تألیف آقای محمدمباقر برقی قمی نقل می‌کنیم:
«امیرمختار کریم‌پور که در شعر «شورش» تخلص کرده، فرزند امیر قدم‌علی و از دودمان کریم‌خان زند، در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در شهر فسا در یک خانواده‌ی روستایی، قدم به عرصه‌ی

اسلامی بی‌اطلاع بوده، آیا نمی‌داند که قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان، به حکم آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی حجرات، مردم را از تجسس و بدگمانی و غیبت‌کردن دیگران اکیداً منع نموده است؟ مضافاً این‌که، در هر تحقیقی، مسؤولیت پاسخگویی به عهده‌ی پژوهشگر و ناشر بوده، نه مصاحبه‌شونده؛ محقق است که متغیرهای مزاحم و ضعیف را از متغیرهای اثربخش و قوی جدا نموده و با تدبیر و رأی مستقل خویش، با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی و درک هوشمندانه‌ی آن زمان، با حسن نیت به پژوهش روح می‌بخشد، در ویراستاری نیز به‌جای واژه‌های منسوخ و مبتذل، از لغات به‌روز و درخور شأن یک

کریم‌پور را از سلول بیرون کشیدند، پیکرش را آلوده‌ی نفت کردند و با افروختن آتش، جشن منحوس‌شان را آغاز نمودند. مرد، در میان شعله‌ها به هر سو می‌دوید و جنایتکاران... می‌خندیدند... فردای آن روز او را در حالی که دیگر امیدی به زنده‌ماندنش نبود، به بیمارستان ارتش منتقل کردند. در آن‌جا تمام توان خود را در گلو جمع کرد و فریاد زد: **والاحضرت اشرف مرا کشت!** اما دکتر ایادی - پزشک مخصوص - با تمسخر گفت: دیوانه است، هذیان می‌گوید. بالاخره پیکر سوخته‌اش را که جای هفت زخم سرنیزه بر خود داشت، به مسگرآباد بردند.^۲

۳- خاستگاه خانوادگی

مرحوم کریم‌پور در خانواده‌ی مذهبی و مبارز به دنیا آمد که پدرش تنها فرد باسواد آن محل و حافظ چند جزء قرآن بود که به فرزندان خود نیز قرآن را یاد داد. مردی مبارز، طرفدار رعایای محل (آن زمان ارباب - رعیتی بود) و با خوانینی که از دسترنج کشاورزان به نفع خود استفاده می‌کردند، همیشه مخالف و در جدال بود. در ماه‌های مبارک رمضان، محرم‌الحرام و صفرالمظفر، خواه در روتیز و خواه در استهبان، مراسم روضه‌خوانی و عزاداری برپا می‌نمود و از وعظی چون برادران میرزا حسین سجادی و میرزا علی‌رضا سجادی، شمس‌الواعظین و مجدالمتکلمین، دعوت به وعظ و خطابت می‌کرد و به‌گونه‌ی در رفتار و پرداخت مقرر جدی و سخاوتمند بود که مدعویین واعظ با علاقه‌مندی پاسخگوی مسایل شرعی و احکام فقهی برای اهالی محمدآباد و حتا عباس‌آباد و شمس‌آباد بودند.

این پیرمرد محترم که خانه‌اش را به جرم پدر کریم‌پور بودن، مورد غارت و خودش را مورد ضرب و شتم تا حد مرگ قرار دادند، سه فرزند برومند داشت به اسامی: امیر مختار کریم‌پور شیرازی (شورش) که الان ذکرش در میان است؛ قزلباش کرمی‌پور که در اثر مبارزه با علی‌رضا (برادر شاه) در پادگان شیراز با تزریق آمپول سمی او را سر به نیست کردند؛ و مسعود کرمی‌پور که مدت هفت سال در جنگ تحمیلی عراق، شجاعانه پیکار نمود و دو روز قبل از قطع‌نامه‌ی صلح با عراق، هدف بمب‌های شیمیایی دولت‌مردان عراق قرار گرفت. جنازه‌ی آن شهید را در حالی تحویل خانواده‌اش دادند که بدنش از اثر بمب‌های آدم‌کش مانند زغال سیاه و یک پایش قطع شده بود.

۴ - نقد کتاب

آقای محمدرضا آل‌ابراهیم در کتاب خود، پدر کریم‌پور شیرازی و شهید مسعود کرمی‌پور که حداقل باید از احترام لفظی برخوردار باشد، از قول مصاحبه‌شونده، یک‌جا پدر سوخته و در جای دیگر گورون (گاوران) خطاب کرده است که هر دو بنا به دلایلی که در جای خود می‌آید، کذب محض می‌باشد. خوب، به فرض که مصاحبه‌شونده بی‌سواد بوده، آیا پژوهشگر نیز از شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه‌ی



شورش

مبارز استفاده می‌شود. از اهل قلم و مبارزان نیز بدون قصد جست‌وجو در زندگی داخلی مردم که خدای متعال به اجتناب از آن امر کرده، کمک گرفته می‌شود.

به هر حال، سرنوشت برخی از مبارزان راه آزادی و عدالت، چه در دوران چندساله‌ی حیات و چه پس از شهادتشان، با گرفتاری، دشنام و غم عجین شده، همان‌طور که غریبانه جان می‌سپارند، یادنامه‌ی آنان پس از پنجاه سال تحریف‌آمیز و مملو از تناقض و پیچیدگی است. به‌گونه‌ی که خواننده‌ی جوان را دچار تحیر و شگفت‌زدگی می‌نماید. من از خود آن روزنامه‌نگار مظلوم، ستم‌کشیده، شکنجه‌دیده و غربت‌گزیده که حتا اجازه‌ی دفنش را ندادند، به‌عنوان شاهد حقیقی گفته‌هایم در زیر کمک می‌گیرم و از

روح بزرگش که با پیروی از مولا علی (ع) سخن گهربار علی (ع) را در سمت راست روزنامه‌اش نقش می‌نمود، الهام می‌جویم:

«پیکار کنید، بگذارید به جای لکه‌ی مذلت، دامن کفن‌تان آغشته به خون باشد، پیکار کنید که مرگ شرافتمندانه روزی هزاربار بر زندگی ننگین ستوده‌تر است.»

۵- اشتباهات کتاب

امید است در اصلاح صفحات اشتباه آن کتاب به شرح زیر اقدام جدی مبذول فرمایند تا خداوند و بندگان خدا را خوش آید.

۱- صفحه‌ی ۲۰: «فریدون توللی پسر حاج حسین‌خان» اشتباه است و به جای آن مرحوم جلال‌خان ذکر شود.

۲- صفحه‌ی ۲۱: «در همین فاصله با فریدون توللی که برحسب اقتضای سن به دام عشق افتاده بود، همراه شد و تبعات آن» کذب محض می‌باشد، زیرا دوستی مرحوم کریم‌پور با فریدون توللی و خانواده‌ی توللی از ابتدا تا زمان حیات کریم‌پور ادامه داشت و هرگز دچار وقفه نشد. متأسفانه در دو جای کتاب این دروغ و بهتان بزرگ ذکر شده که تکذیب می‌شود. آنچه من به‌عنوان شاهد زنده به یادم هست، فریدون توللی با روزنامه‌ی **شورش** در خیابان اکباتان ارتباط داشت و برخی از اشعار ایشان در این روزنامه به چاپ می‌رسید. از نمونه‌ی آن‌ها، شعری در مورد قیام ۳۰ تیر بود که پس از برکناری قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت و روی کارآمدن مجدد دکتر مصدق، در روزنامه منتشر شد:

تا به تاریخ بشر دستِ امان خواهد بود

نامِ والایِ مصدق به جهان خواهد بود

حامیِ پستِ قوام از تو و نیروی عوام

ضربتی خورد که در گوش بدان خواهد بود

به‌علاوه پدر و برادر مرحوم کریم‌پور، همیشه مورد احترام اعضای خانواده‌ی توللی بوده و هر زمانی که به باغ نصربه شیراز، محل اقامت آن خانواده، وارد می‌شدند، مورد پذیرش و احترام بودند. اگر خدای نکرده انحرافی از کریم‌پور دیده بودند، همان موقع با تمام اعضای خانواده‌ی کریم‌پور قطع رابطه می‌کردند.

۳- صفحات ۸۹ و ۹۰، مطلبی از قول داستان‌نویس و فیلم‌ساز و معاصر نزدیک شاعره‌ی معروف فروغ فرخزاد، ابراهیم گلستان، (ص ۲۷-۴۰) که پدرش مدیر روزنامه‌ی **گلستان** بود، نقل نموده، باید دید این حرف از کجا آب می‌خورد. به یاد دارم چند تا از روزنامه‌های آن زمان را پول می‌دادند که از کریم‌پور هتک حرمت کنند و ایشان را در افکار عمومی بی‌اعتبار سازند که البته در زمان حیاتش جواب دندان‌شکن می‌داد. به‌عنوان مثال، روزنامه‌ی **آتشبار شرق** تهمت بزرگ به ایشان نسبت داده بود که با پاسخ روزنامه‌ی **شورش**، علاوه بر آن که دروغش برملا شد، مرحوم کریم‌پور این شعر را نوشت:

باش تا صبح نکبت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

روزنامه‌ی **گلستان** نیز از آن روزنامه‌ها می‌باشد. و یا روزنامه‌ی که نوشته بود: کریم‌پور شیرازی اهل شیراز نیست و از اهالی فسا و پدرش نیز مالک نیست و نماینده‌ی مالک می‌باشد. کریم‌پور شیرازی در پاسخ نوشت: من اهل محمدآباد، از روستاییان فسا و فرزند دهقان آزاده‌ی می‌باشم که دزد و قُطاع‌الطریق نبوده و برای سربلندی ایران عزیز و گسترش عدالت اجتماعی و آزادی مبارزه می‌کنم.

۴- صفحه‌ی ۱۴۶، کلمه‌ی زارع یا کشاورز مطلب را می‌رساند، مصاحبه‌شونده با فقدان کلمه روبرو بوده، پژوهشگر که بحمدالله باسواد و اهل کمال می‌باشد، نمی‌دانم چرا واژه‌ی گورون (گاوران) را به کار برده که با شغل پدر آن مرحوم تناقض دارد.

۵- پژوهشگر محترم وارد زندگی خصوصی خانواده‌ی کریم‌پور شده و بیش‌تر تحقیق بر این جریان دور می‌زند که آن هم یک اشتباه محض می‌باشد.

۶- صفحه‌ی ۱۵۲، سطر سوم، به جای پسر حاج حسین خان، حاج جلال خان اصلاح شود.

۷- صفحه‌ی ۱۶۱، در مورد مشهدی قدم‌علی، پدر مرحوم کریم‌پور، آنچه محسوس و ملموس است، مردی خیرخواه، میهمان‌دوست و حاضر جواب بود. هر کس از هر جا وارد منزل ایشان می‌شد، باید ناهار یا شام میل می‌کرد و بعد به دنبال کارش می‌رفت. با خوانین و سران ایلات رفت و آمد داشت، وی مال‌اندیش بود و در موقع نیاز به یاری دیگران می‌شتافت. مورد احترام قوام‌الملک و صارم دیوان بود. در جامعه‌ی زندگی می‌کرد که یکی از ویژگی‌های آن زمان، مردسالاری بود. ازدواج و طلاق با مرد بود و هیچ‌کس نمی‌توانست در این مورد دخالتی بکند. در کتاب مزبور به برخورد شدید قوام و فحاشی در مورد طلاق همسر بحث شده که کاملاً جعلی و فاقد اعتبار می‌باشد.

۸- در یکی از مصاحبه‌ها آمده است که: «مش قدم‌علی، خواهرزن عبدالرضای امنیه را گرفته است»؛ مثل این که گناهی مرتکب شده است.

۹- باز در همین گفت‌وگو نویسنده بدون رعایت احترام یک خانواده که سه تن از فرزندان خویش را بدون هیچ‌گونه توقع مادی، فدای استقلال کشورش نموده و در آن زمان که همگان خاموش بوده و از ترس، نطق‌ها در زبان‌شان خاموش شده بود، با آب و تاب وصف‌ناپذیری نام خانم رخی، مادر این‌جانب را که نجابتش مورد تحسین تمام اهالی استهبان می‌باشد، برده به این عبارت که: مش قدم‌علی زن استده (گرفته) و از خانواده‌ی مطلع می‌باشد. ندانستم منظور از نوشتن این مطالب، جز بی‌اعتبار کردن اعضای خانواده‌ی یک مبارز جان بر کف چه بوده است، یا ستارالعیوب و یا غفارالذنوب، به تو پناه می‌بریم و از تو استعانت می‌جویم. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- برقی قمی، محمدباقر، سخنوران نامی معاصر ایران، قم، خرم، صص ۲۰۳۴-۲۰۳۸.

۲- افراسیابی، بهرام، مصدق و تاریخ، صص ۳۵۸.